بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

مقدمه

در عصر حاضر که جهان اسلام بیش از هر زمان دیگری از مسائل به وجود آمده توسط جریان‌های تکفیری رنج می‌برد و خون هزاران مسلمان بی‌گناه در سراسر بلاد اسلامی به بهانه‌های واهی به دست «قبیله‌ی خشونت» بر زمین می‌ریزد، بی‌شک شناخت و نقد عالمانه‌ی این تفکر، مسلمانان را از فرو غلطیدن در افکار انحرافی ایشان باز می‌دارد.

مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام، تحت اشراف دفتر مرجع فقید حضرت آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی قدس سره بر آن است تا با هدف شناخت و نقد تفکر «سلفیه»، با برگزاری نشست‌های تخصصی به بررسی آراء و اندیشه‌های ایشان پرداخته و عقاید آنان را در ترازوی نقد قرار دهد. اولین نشست از این مجموعه، با موضوع «مفهوم‌شناسی سلفیه» با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علیزاده‌ی موسوی در تاریخ هفدهم مهرماه ۱۳۹۲ ارائه گردید که مورداستقبال دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان قرار گرفت.

ضروری است از رهنمودهای حضرت آیت‌الله محمد جواد فاضل لنکرانی، که همیشه مشوق ما در برگزاری این گونه نشست‌ها بوده صمیمانه تشکر نمائیم، همچنین از حمایت‌های مدیریت محترم مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام، حجت الاسلام و المسلمین دکتر حبیبی‌تبار، کمال سپاس‌گذاری را داریم.

شایان ذکر است، انتقادات و پیشنهادات شما، راه‌گشای فعالیت‌های علمی ما خواهد بود، از عموم علاقه‌مندان خواهشمندیم نظرات خود را با شماره تلفن: ۳۷۷۳۳۵۴۵ داخلی ۱۱۸، یا به آدرس aemehathar.com بخش نشست‌های تخصصی ارائه نمایند.

مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام

واحد نشست‌های علمی

افضل‌آبادی

دبیر جلسه:

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین؛ خیرمقدم عرض می‌کنیم محضر همه اساتید، پژوهشگران، فضلا و طلاب محترم که با حضورشان زینت‌بخش محفل علمی ما شدند.

جهان پس از قرن بیستم که یک دوره‌ی طولانی از سکولاریسم را پشت سر گذاشته بود، وارد مرحله‌ی جدیدی از بازگشت به دین و احیای ارزشهای اسلامی شد، جریانی که ابتدا با نوعی شعار بازگشت به آموزه‌های اصیل اسلامی کار خود را شروع کرده بود، رفته رفته به یک مذهب و آیین جدید مبدل گشت، پیروان ایشان تنها یک قرائت از کتاب و سنت را پذیرفته و تلاش فراوانی در تحمیل آن داشته‌اند، به طوری که ما امروزه شاهدیم که این جریان تمامی فرق کلامی و فقهی؛ اعم از اشاعره، معتزله، شافعی، مالکی و حنفی را اهل‌بدعت می‌داند، و خارج از دایره‌ی اهل سنت معرفی می‌کند، ایشان بر این باورند که تنها پیروان مدرسه‌ی ابن تیمیه و اهل حدیث اهل‌سنت واقعی هستند. با توجه به مبانی فقهی و اعتقادی جریان مدعی سلف‌گرایی و علاقه‌ی شدیدی که این جریان به تکفیر و رمی به بدعت مسلمانان داشت، این جریان مورد توجه کشورهای استعمارگر قرار گرفته به طوری که امروزه شاهدیم که این جریان به عنوان ابزاری در دست کشورهای استعمارگر قرار گرفته است. با توجه به تحولات اخیری که در حوزه‌ی کشورهای اسلامی صورت گرفته و خطری که از ناحیه جریان‌های تکفیری، اسلام عزیز را تهدید می‌کند، مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام که تحت اشراف دفتر مرجع فقید حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی(قدس سره) سالهاست در عرصه‌ی مذاهب اسلامی فعالیت می‌کند، برآن شد تا طی سلسله نشست‌هایی تخصصی در موضوع شناخت و نقد سلفیّه، نشست‌های علمی برگزار کند. دراین جلسه در خدمت استاد عزیز و گرانقدر حضرت حجت الاسلام و المسلمین دکتر علیزاده‌ی موسوی هستیم با بحث «مفهوم شناسی سلفیه»، که با ذکر یک صلوات به استقبال سخنان حضرت استاد می‌رویم.

حجت الاسلام و المسلمین دکتر علیزاده موسوی؛

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

خدمت همه بزرگواران، اساتید، دانشوران، فرهیختگان مکرمی که در این جلسه حضور به هم رساندند، عرض سلام و خیرمقدم دارم و از اینکه سخنان حقیر را که گزارشی است در موضوع «مفهوم شناسی سلفیه» تحمل می‌کنند، قدردانی می‌کنم. همچنین از حضرت حجت الاسلام و المسلمین حبیبی‌تبار که سابقه‌ی دوستی ما شاید قریب به، ۳۰ سال پیش برمی‌گردد و از دوستان بسیار خوب حقیر هستند و حجت الاسلام والمسلمین آقای افضل‌آبادی که زحمت برگزاری این جلسه را کشیدند تشکر می‌کنم و از خداوند متعال خواستاریم که انشاء الله روح مرحوم حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (رضوان الله تعالی علیه) که بانی تأسیس چنین تشکیلات و ساختمانی بودند را با اولیاء الله محشور بفرماید.

بحثی را که امشب دوستان مطرح فرمودند بحث مفهوم شناسی سلفیه است؛ همانطور که فرمودند متأسفانه امروز سلفیه با عنایت به قدرتی که در حوزه‌ی مادی دارد و حمایتی که از سوی استعمارگران می‌شود جولان بسیار زیادی در جهان اسلام می‌دهد، واقعیت این است که وقتی ما نگاه کنیم قریب چهار شبکه‌ی ماهواره‌ای به صورت مستقیم عقاید سلفیه را به زبان فارسی ترویج می‌کنند، بیش از ٤٠ هزار سایت و وبلاگ امروز در فضای سایبری بحث سلفیه را دنبال می‌کنند و به این فضا دامن می‌زنند.

مثلث انحراف

ما وقتی جهان اسلام را بررسی می‌کنیم شاهد یک مثلث انحراف در آن هستیم که هر یک از اضلاع این مثلث، بخشی از جهان اسلام را تحت تأثیر قرار داده است.

۱. قادیانیه

یکی از اضلاع این مثلث در منطقه‌ی شبه قاره است با بیش از ۵۰۰ میلیون مسلمان که جریانی به نام «قادیانه» یا «احمدیه» در این منطقه فعال است. شخصی به نام «میرزا غلام احمد خان قادیانی» جریانی را در این منطقه دامن می‌زند و ادعاهایی را دارد که با تمامی اندیشه‌های اسلامی متفاوت و مغایر است! ایشان اولین ادعایی که

می‌کند مسئله‌ی مسیح بودن است. وی می‌گوید: من مسیح هستم، درست است که مسیح در اندیشه‌ی اسلام یا مسیحیت عروج کرد یا به صلیب کشیده شد، اما این اتفاق نیفتاد، بلکه در وجود من مسیح حلول کرده، این ادعا سبب شد که مسلمانان علیه این ادعا قیام کنند، اما زورشان نرسید؛ زیرا انگلیسی‌ها یک حلقه‌ای ایجاد کردند و از وی محافظت کردند. ادعای دوم ایشان مسئله‌ی مهدویت بود که مهدی موعود(عج) که در روایات فریقین بشارت داده شده است شخصی نیست جز من! دوباره مسلمانان با وی به مبارزه پرداختند که این حرفی که تو می‌زنی با نشانه‌هایی که از حضرت مهدی (عج) در روایات آمده نمی‌سازد و حرف تو حرف درستی نیست، این بار نیز انگلیسی‌ها دورش را گرفتند و از او حمایت کردند. در مرحله‌ی سوم ادعایی که کرد ادعای خاتمیت بود که درست است که پیامبر گرامی اسلامﷺ از دنیا رفت، اما وحی منقطع نشده است و هنوز بر من وحی نازل می‌شود، اینجا که رسید می‌بینیم چهره‌ای مانند: «سید ابوالاعلی مودودی» که از چهره‌های بزرگ پاکستان و رئیس جماعت اسلامی است کتابی علیه این شخص می‌نویسد به نام «فرقه‌ی ضاله قادیانیه»، کتاب که نوشته می‌شود دادگاه عالی انگلستان سید ابوالاعلی مودودی را محکوم به اعدام می‌کند که تو به یکی از فرقه‌های اسلامی توهین کرده‌ای!

استعمار و قادیانیه

در شبه قاره واژه تکفیر واژه‌ای مرسوم است، در پاکستان به در و دیوار اطلاعیه‌هایی انسان می‌بیند که فلان فرقه کافر است، فلان فرقه مشرک است، هیچ کس نگاه نمی‌کند، چون همه به این فضای تکفیر در منطقه شبه قاره عادت کرده‌اند، اما یک شخصیتی مثل مودودی که سی جلد تفسیر قرآن به نام *تفهیم القرآن*، در ابعاد مختلف کتاب نوشته هنگامی که علیه فرقه قادیانیّت کتاب می‌نویسد، توسط انگلیسی‌ها محکوم به اعدام می‌شود که تو در میان فرقه‌های اسلامی ایجاد اختلاف کردی؟!

سال ۱۹۴۷ پاکستان از هند بزرگ جدا می‌شود، فرقه‌ی قادیانیّت در پاکستان یک فرقه ضاله معرفی می‌شود که دیگر کسی حق ندارد در پاکستان این فرقه ضاله را ترویج کند. یکی از نوادگان غلام احمد خان قادیانی به نام «طاهر خان قادیانی» در آن زمان رئیس فرقه‌ی قادیانیه است، او را از پاکستان بیرون می‌کنند و او مستقیم به لندن

می‌رود، و امروز فرقه‌ی قادیانیت از لندن پیروان خودش را هدایت می‌کند و امروز مانند یک غده‌ی سرطانی، در تمامی مناطق شبه قاره هند این فرقه گسترش پیدا کرده و حتّی ادعایشان این است که خداوند متعال بخشی از قدرت خودش را به غلام احمد خان واگذار کرده و قدرت الوهی دارد، و در آینده این شخص دوباره خواهد آمد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، این یک دیدگاه که در شبه قاره است.

رویکرد این فرقه‌ی انحرافی چیست؟ رویکرد زبان اردو است، برای اینکه مردم بتوانند بفهمند. مردم شبه قاره از حیث سواد خیلی ضعیف‌اند، بنابراین در فضایی این فرقه تعریف می‌شود و با زبانی تعریف می‌شود که برای مردم قابل فهم باشد، آن هم زبان اردو، راحت متوجه شوند و کتاب‌های بسیاری توسط آنها در منطقه شبه قاره توزیع می‌شود.

۲. بهائیت

ضلع دوم بهائیت است، رویکرد بهائیت زبان فارسی است، علی محمد باب را وقتی می‌خواهند اعدام کنند، اولین گروهی که اعتراض می‌کنند، روس‌ها هستند، بعد از اینها انگلیسی‌ها هستند که اگر علی محمد باب را امیرکبیر اعدام کند، ما از دو طرف وارد کشور خواهیم شد، و امروز مرکز بهائیت دنیا در حیفا در اسرائیل است، اسرائیل جایی است که دین یهود در آن حاکم است و دین یهود ویژگی‌اش این است که به هیچ دینی اجازه‌ی فعالیت نمی‌دهد، حتی مسیحی‌ها حق ندارند در اسرائیل فعالیت کنند، چون می‌گویند این ارض موعود است، مسیحیت تبشیری به شدت به مسیحیت دعوت می‌کنند، کلیسای خانگی درست می‌کنند، طرف را داخل وان آب فرو می‌کنند غسل تعمید می‌دهند! اما در مورد یهودی‌ها این حالت را نداریم و به شدت متعصب‌اند، اما شما می‌بینید در شهر حیفا کوه بزرگی را به نام کوه کرمل، زیرش را خالی کردند، باغ‌های هفت‌گانه‌ی خودشان را آنجا بنا کردند و از سراسر دنیا می‌آیند در منطقه حیفا و در اینجا آئین‌های دینی‌شان را انجام می‌دهند،

استعمار و بهائیت

چگونه است که اسرائیل اجازه می‌دهد بهائیت در این شهر فعال باشد؟ چون احساس می‌کند بهائیت بهترین حربه برای ایجاد شقاق و انفکاک در جهان اسلام است، و جالب

این است که در هند، در شهر دهلی زمین سانتی است، یعنی مردم در خیابان‌ها می‌خوابند، ولی در همین شهر، در بهترین جای آن ساختمان بسیار بزرگی به نام نیلوفر آبی یا واتر لی‌لی، شبیه گل زیبای نیلوفر ساخته‌اند. این ساختمان مربوط به بهائی‌هاست، از در که وارد شوید، اگر علاقه داشته باشید که بدانید اینجا کجاست؟ به شما می‌گویند what's your language زبان شما چیست؟ فارسی، انگلیسی، چینی، مالایی، هندی، هر زبانی که باشید به شما مترجم می‌دهند که عقاید اینها را برای شما توضیح دهند؟ من از یکی از مسئولینش پرسیدم که شما چرا این ساختمان را شبیه نیلوفر ساختید؟ می‌دانید که نیلوفر گل بسیار زیبایی است که از دل مرداب در می‌آید، او در جواب گفت: بهائیّت از دل ـ نستجیر بالله ـ مرداب اسلام بالا آمده و شکوفا شده است.

۳. وهابیت

ضلع سوم که موضوع بحث ماست، بحث وهابیت است، خواستگاه وهابیت در یکی دو قرن گذشته نجد است، اما شبه جزیره عرب برای دشمنان اسلام اهمیّتش از آن دو منطقه بیشتر است، چون حرمین شریفین در آنجاست، بنابراین شما می‌بینید فرقه ضاله‌ای به وجود می‌آید به نام وهابیت. هنگامی که این فرقه شروع می‌شود، دفعه‌ی اول محمد علی پاشا از مصر به نجد حمله می‌کند و این فتنه را مهار می‌کند و تمام اینها را نابود می‌کند، سران آل سعود را می‌فرستند به مرکز امپراتوری عثمانی و پادشاه عثمانی هم یکی یکی اینها را می‌فرستد به مناطق مختلف، همه را گردن می‌زنند که درسی باشد برای سایرین، فتنه می‌خوابد.

دوباره در منطقه نجد این فتنه نُزج می‌گیرد، رشد می‌کند، دفعه‌ی دوم آل رشید این فرقه را از بین می‌برد، آل رشید هم یکی از قبایلی است که در این منطقه قدرت دارد. پس از این شکست عبدالرحمن، به همراه پسرش عبدالعزیز به کویت فرار می‌کنند و خود عبدالرحمن می‌گوید من به این نتیجه رسیدم که ما یک زندگی ساده‌ای را باید در کویت شروع کنیم.

و این آغاز ارتباط انگلستان با آل سعود و تضمین بقای حکومت آنهاست، اما چرا این جریان منکوب نمی‌شود و از بین نمی‌رود؟ واقعیتش این است که انگلستان پشتش قرار می‌گیرد. آیا شخصیت محمد بن عبدالوهاب بالاتر است یا ابن تیمیه؟ ابن تیمیه ۳۰۰ جلد

کتاب دارد، در حوزه‌های مختلف کتاب نوشته، بعضی از کتاب‌هایش نیاز به تحقیق و مطالعه دارد، اما وقتی ابن تیمیه از دنیا می‌رود، در زندان می‌میرد، اندیشه‌اش هم کلاً نابود می‌شود.

ما یک دوره تربیت مدرس در مشهد داشتیم، گفتم شما بروید تحقیق کنید ببینید در آثار علمای بعد از ابن تیمیه، چقدر از ابن تیمیه استفاده شده، تمام الشامله جستجو شد جز دو سه مورد، اصلاً ندیدیم کسی استناد به ابن تیمیه کند، خودش هم وقتی زنده بود توسط تمام فرق اسلامی، محکوم شد، سؤال این است که کل آثار علمی محمد بن عبدالوهاب در حوزه‌ی عقاید چهار تاست: کشف الشبهات، رسالة التوحید، اصول ثلاثة و اربعة اصول، که تمام اینها را که جمع کنید به ۱۵۰ صفحه نمی‌رسد! چگونه است که محمد بن عبدالوهاب این قدر ادامه پیدا می‌کند امروز هم در جهان اسلام جولان می‌دهند، اما شخصیتی مثل احمد بن حنبل که شیخ الحدیث است، پیروانش از همه‌ی پیروان مذاهب فقهی کمتر است، یا هیچ اثری از ابن تیمیه نمی‌ماند. علت این است که پشتوانه‌ی قدرتی پشت سرشان نبوده است، محمد بن عبدالوهاب هم که کارش را شروع می‌کند از عیینه بیرونش می‌کنند، به حریمله می‌آید و از آنجا هم بیرونش می‌کنند، به مکه و مدینه می‌آید، چهره‌هایی مثل شیخ محمد کردی و سندی از مکه بیرونش می‌کنند و می‌گویند دیدگاه‌های این فرد با اسلام نمی‌سازد، می‌آید بصره، یک استادی پیدا می‌کند به نام شیخ محمد مجموعی از آنجا هم بیرونش می‌کنند، دوباره به منطقه‌ی نجد برمی‌گردد، در آنجا به محمد بن سعود متوسل می‌شود و اینجاست که پیوند قدرت و فرقه انحرافی آغاز می‌شود.

استعمار و وهابیت

جالب زمانی است که اینها با انگلیسی‌ها ارتباط پیدا می‌کنند؛ یک شخصیتی است به نام «کلنل ویلیام شکسپیر» فرمانده‌ی نظامی (نه آن شکسپیر نویسنده) انگلیسی است، کنار اینها قرار می‌گیرد به گونه‌ای است که در راه اینها کشته می‌شود، به او می‌گویند شهید کلنل ویلیام شکسپیر، می‌گویند در راه توحید شهید شده، همین که کشته می‌شود، شخصیت بعدی می‌آید کنارش، شخصی به نام «سر جون فیلبی»؛ یک جاسوس انگلیسی است؛ بعد اسمش را عوض می‌کند می‌گویند، شیخ عبدالله فیلبی، که می‌شود

امام جمعه مسلمان‌ها در مسجد الحرام، و مهمترین تاریخ وهابیت را این شخص نوشته به نام تاریخ نجد.

بنابراین واقعیت این است که پشت سر این سه فرقه استعمار است و الا هر سه در نطفه خفه می‌شدند!

مفهوم سلفیه

مفهوم سلفیه را ما از چند بعد می‌توانیم بررسی کنیم، گاه نگاه ما به سلفیه یک نگاه تاریخی است، یعنی این جریان سلفی از کجا آغاز می‌شود و به کجا ختم می‌شود؟ یعنی مطالعات ما اصطلاحاً می‌شود تاریخ محور، اگر شما مباحثات و مطالعات‌تان را تاریخ محور کردید چهار مرحله در حوزه سلفیه می توانید تعریف کنید.

۱. سلفی‌گری نقلی

دوره‌ی اول سلفی‌گری نقلی است، یکی از محورهای اعتقادی سلفی مسئله نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی است، در حوزه‌ی روش‌شناسی و معرفت شناسی. یعنی در حوزه‌ی روش شناسی سلفی‌ها نقل‌گرا هستند، می‌گویند عقل را کاملاً باید تعطیل کرد، بنابراین به ابوحنیفه به شدت حمله می‌کنند، می‌گویند ایشان اهل رأی است، عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از پدرم پرسیدم اگر وارد جایی شدم یک شخصی بود اهل رأی و یک روایت بسیار ضعیفی بود، به کدام یک از اینها متوسل شویم؟ پدرم گفت دَع اهل الرأی! اهل رأی را کنار بگذار و خذ الحدیث، در این دوره سلفی‌گری نقلی وجود دارد. در دوران احمد بن حنبل، یعنی به عبارت دیگر نشانه‌های سلفی‌گری در دوران احمد بن حنبل بود، مثل بچه‌ای می‌ماند که تازه متولد شده اما به بلوغ و کمال نرسیده، صرفاً بعضی از نشانه‌های سلفیّت را شما در موردش می‌بینید.

نقش احمد بن حنبل در جریان سلفیه

احمد بن حنبل به شدت نقل‌گراست، به شدت حدیث‌گراست، در مسند احمد سی هزار روایت جمع شده که بسیاری از این روایات را هم که نگاه کنید روایات ضعیف السند است، روایاتی مربوط به تشبیه خود احمد می‌گوید که اینها را از بین یک میلیون روایت جمع کردم. اینکه چرا بحث حدیث گرایی به این شدت در دوران احمد رشد کرد، در واکنش به بحث اعتزال است؛ یعنی اعتزال به شدت عقل‌گرا می‌شود که البته متأسفانه به

خود اعتزال هم جفا شده! یعنی اندیشه معتزله هم جفا شده ما دائم فکر می‌کنیم تمام گرایشات معتزلیون این بود که به شدت نقل را کنار گذاشته بودند و صرفاً به عقل تنها چسبیده بودند، در حالی که در بسیاری از گرایشات اعتزال اصلاً این گونه نیست، یعنی بعضی از گرایشات را شما می‌بینید که مستنداً به آیه شریفه «لو کنّا نسمع أو نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر» نگاهشان اصلاً نگاه صرفاً عقل گرایی نیست، اما به هر حال این جریان شکل می‌گیرد، سلفیون امروز به شدت خودشان را به احمد می‌چسبانند، به خاطر اینکه می‌خواهند یک ریشه‌ای در جهان اسلام پیدا کنند و ما هم متأسفانه گاه دامن به این شرایط می‌زنیم، یعنی می‌گوئیم بله احمد بن حنبل هم مثل اینها بود در حالی که بین احمد و سلفیه‌ی معاصر زمین تا آسمان تفاوت است، احمد شخصیتی است که اندیشه‌ی عثمانیه را باطل کرد، تا دوران احمد همه منابری که به علی علیه السلام ناسزا می‌گفتند ادامه داشت، عموم اهل‌سنت می‌گفتند ما بعد از جنگ صفین «فتنه اکبر» (به قول اهل سنت)، ما نفهمیدیم حق با کیست؟ با حضرت علی علیه‌السلام است یا با معاویه؟ بنابراین توقف می‌کنیم. خلفای راشدین تا خلیفه‌ی سوم است و ما اصلاً خلیفه چهارم نداریم!

عثمانیه که در حقیقت وجه غالب اهل سنت تا آن زمان هست، رسماً می‌گویند علی علیه‌السلام در قتل عثمان مقصر است! کسی که می‌آید و این نگاه را عوض می‌کند، احمد است، بخش عمده‌ای از فضایل الصحابه‌ی احمد در مورد علی علیه‌السلام واهل‌بیت علیهم‌السلام است، خود احمد می‌گوید کسی که قائل به این نباشد که علی علیه‌السلام افضل است فهو أسوء من حمار اهله، این دیدگاه خیلی دیدگاه مهمی است، آیا می‌توانیم ابن تیمیه را دربست و چشم بسته مستند به احمد کنیم؟ در حالی که ابن تیمیه رسماً به علی علیه‌السلام نسبت دروغ‌گویی و کذب می‌دهد، ابن‌حجر عسقلانی در مورد ابن تیمیه می‌گوید بعضی از مردم قائل به این‌اند که ابن تیمیه منافق بود، چرا؟ چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «یا علی لا یحبّک إلا مؤمن و لا یبغضک الا منافق»، و چون ابن تیمیه مبغض علی علیه‌السلام بود، بسیاری از مردم می‌گویند ابن تیمیه منافق است، جریان سلفیه درست است با احمد شروع می‌شود، اما دو جنبه است؛ یکی در حوزه روش شناسی که نقل گرایی صرف است و دوم در حوزه معرفت شناسی که حدیث گرایی صرف است، یعنی فقط می‌گویند این دو جنبه اهمیت

دارد.

۲. سلفی گری اعتقادی

دوران ابن تیمیه، عصر سلفی گری اعتقادی است؛ چون دوران ابن تیمیه است که ابعاد مختلف سلفی‌گری منقح می‌شود، در اندیشه ابن تیمیه عمل سه قرن اول هم یکی از منابع تشریع می‌شود. این را ما در گذشته نداریم! شما نسبت به گذشته ندارید که عمل صحابه، تابعین و تابعین از تابعین را به عنوان یکی از منابع تشریع ذکر کرده باشند، اما ابن تیمیه می‌آید این را مطرح می‌کند، حرفی که می‌زند چیست؟ حدیثی وجود دارد به نام حدیث خیریه که متن این حدیث این است «خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم یجیء اقوام تسبق شهادتهم علی یمینهم و یمینهم علی شهادتهم» می‌گوید پیامبر فرمود: بهترین مردم کسانی هستند که در قرن من هستند و سپس کسانی که بعد از اینها می‌آیند و سپس بعد از اینها، استفاده‌ای که از این حدیث می‌کند این است که سه قرن اول سه قرن مفضله‌اند، یعنی این سه قرن بهترین قرون اسلام‌اند، بنابراین چشم بسته و گوش بسته هر چه در این سه قرن افراد گفته‌اند مثل منابع تشریع برای ما می‌ماند، و باید عمل کنیم، اینجاست که بحث سلفیه به عنوان یک مذهب مطرح می‌شود و محتوای فرقه سلفیه سه اصل است؛

۱) مرجعیت علمی

اسلامبولی یکی از اندیشمندان ترک است که می‌گوید وقتی شما با یک سلفی روبرو می‌شوید در حقیقت او کالبدی است که روح گذشتگان در آن دمیده شده به شما از گذشته‌ها جواب می‌دهد و خودش جوابی ندارد، به عقیده مذهب سلفیه در حوزه علمی قول سه قرن اولیه حجت است و نباید از آن تخطی کرد.

بنابراین می‌گویند ما حق نداریم مقلّد مذاهب اربعه باشیم، تقلید را به شدّت نفی می‌کنند، اهل تقلید نیستند، می‌گویند ما نگاه به سلف می‌کنیم، سلف هر کاری کرده‌اند، بدون اندیشه می‌پذیریم و در مواردی که سلف فعلی را انجام نداده باشند عمل نمی‌کنیم؛ بنابراین در مسائل مستحدثه فتاوای خنده‌داری می‌دهند. یک شخصیتی است به نام «العفرنجی» آمده فتاوای عجیب و غریب اینها را جمع کرده، خیلی جالب است خودش اهل سعودی است و کتاب هم لبنان چاپ شد، فتاوایی از قبیل گل بردن برای مریض

حرام است! چرا؟ چون صحابه این کار را انجام نمی‌دادند، عیادت رفتن به بیمارستان حرام است، کفش پاشنه بلند حرام است، آب یخ خوردن حرام است، چون صحابه این کار را نمی‌کردند. حالا این را سرایت بدهید، مولد النبی گرفتن برای پیامبر حرام است، گنبد و گلدسته ساختن حرام است و ...

۲) مرجعیت اجتماعی

دومین ویژگی که وجود دارد مرجعیت اجتماعی است؛ می‌گویند تا آنجا که می‌توانیم باید خودمان را شبیه آنها کنیم، بنابراین ریش‌های بلند، سبیل تراشیده، پاچه‌های کوتاه، آستین‌های کوتاه، در حقیقت می‌گویند این شمایل یک صحابی و تابعی و تابعین تابعین است، باید قیافه اینطوری باشد، در مسجد النبی رد می‌شدم دیدم یکی از علمای اینها نشسته و صحیح بخاری می‌خواند افراد هم گوش‌هایشان را جلو آورده بودند نزدیک که ببینند چه می‌گوید؟ گفتم چرا از بلندگو استفاده نمی‌کند؟ گفتند بلندگو را حرام می‌داند، گفتم: زیر کولرگازی نشسته، فرش ماشینی زیر پایش، نورافکن بالای سرش چطور اینها بدعت نیست؟!

۳) مرجعیت سیاسی

به نظر اینها بهترین نمونه‌ی حکومت، نمونه‌ی خلافت آرمانی است که در خلفای راشدین بوده، بنابراین شما وقتی می‌بینید طالبان به قدرت می‌رسد می‌گویند امیرالمؤمنین ملا عمر، مردم می‌آیند بیعت می‌کنند و یک عبایی در یکی از شهرهای افغانستان نگه می‌دارند به نام عبای شریف، می‌گویند مال پیامبر است، دو نفر این عبا را روی دوش انداختند: یکی شاه احمد ابدالی که افغانستان را از ایران جدا کرد، از افسران نادرشاه بود، و نفر دوم ملاعمر بود که روی دوشش انداخت به عنوان خلیفه مسلمین. نگاهشان نگاه این گونه است و شما توجه به این نکته داشته باشید که در میان اهل سنت امروز نظریه‌ی خلافت محور به محاق رفته، امروز نظریات شورا محور حاکم است، مثلاً سید ابوالاعلی مودودی را ببینید، علی عبدالرزاق را در طبایع الاستبداد حتی مثل خود رشید رضا که یک چهره‌ی نسبتاً سلفی است را شما نگاه کنید ، دیگر مباحث خلیفه محور ندارند که خلیفه شخصی است که اولاً قدرتش بسیط است، دوماً دائمی است، سوماً کاملاً نقد ناپذیر است و...

اینها جزء نظریات قدیم اهل‌سنت است یعنی در اندیشه‌های ماوردی، روزبهان خنجی می‌بینید و جلوتر که می‌آیید رفته رفته این اندیشه‌ها رنگ می‌بازد، اما اینها قائل به مرجعیت سیاسی‌اند.

نقدی که به مرجعیت سیاسی‌شان هست، می‌گویند شما بعد از هزار و اندی سال باید برگردی به دنبال احیای خلافت با همان ویژگی‌ها باشید، در تمام این زمینه‌ها شما می‌بینید نقد وارد می‌شود، در مرجعیت علمی هنگامی که پیامبر گرامی اسلامی بودند کسی بحث کلام نمی‌کرد، هر کس سؤال داشت می‌آمد پیش پیامبر و می‌پرسید! هنگامی که پیامبر از دنیا رفتند، شما ببینید که چقدر نظریات مختلف مطرح می‌شود، خود حضرت علی‌علیه‌السلام در نهج البلاغه مباحث کلامی از قبیل عینیت صفات با ذات، انواع توحید و... دارد و اینها اصلاً در دوران پیامبر نبود، هجمه‌ها که زیاد شد رفته رفته نظریه پردازی‌ها شروع شد، بیهقی کتابی به نام الاسماء و الصفات دارد که پر است از مناظراتی که بعد از پیامبر توسط صحابه، تابعین، و تابعین تابعین انجام شده است، هیچ کس هم در آن زمان نگفت که اینها بدعت‌گزار هستند که وارد مباحث جدید شده‌اند، در دوره‌های بعد هم افکار انحرافی از ایران و رُم وارد جهان اسلام شد و متکلمین ناچار به نظریه پردازی شدند. شما نظریات ابی لیلا را نگاه کنید فقیه بزرگ آن زمان، در دوران پیامبر اصلاً فقه کودکان نداشتیم، اما اینکه بین دو تا کودک دعوا می‌شود آیا می‌شود در اینجا قضاوت کرد یا نه؟ فقه تقدیری در دوران پیامبر نبود! فقه فرضی در دوران پیامبر وجود نداشت بلکه دوره‌های بعد به وجود آمد.

عدم استناد صحابه وتابعین به سیره‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

در حوزه سیاسی خود صحابه و تابعین به سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وفادار نماندند. به گفته اهل‌سنت پیامبر نظریه انتخاب را برگزید اما خلیفه اول با اهل حل و عقد به قدرت رسید، خلیفه دوم با استخلاف به قدرت رسید، خلیفه سوم در شورا انتخاب شد، در دوران معاویه نظریه استیلاء و غلبه، الحکم لمن غلب، و در دوران یزید وراثت رسمیت یافت.

بنابراین صحابه و تابعین به عملکرد گذشتگان خود وفادار نماندند، ما چطور بعد از هزار و اندی سال چشم‌مان را ببندیم و بگوئیم هر کاری که آنها کردند برای ما حجّت است و باید عمل شود!

در حوزه‌ی مسائل اجتماعی که اینها با این قیافه‌های عجیب ظاهر می‌شوند، مسلمان‌ها در مکه لباس دوخته نمی‌پوشیدند! وارد مدینه شدند با فرهنگ‌های جدید آشنا شدند، بنابراین لباس دوخته می‌پوشیدند، خود پیامبر گرامی اسلام انگشتر دست نمی‌کردند، اما بعد از ورود به مدینه و ضرورت دانستن مهر برای مکاتبات انگشتر نقره‌ای به دست کردند. سعید رمضان البوطی که در سوریه چند وقت پیش به دست تکفیری‌ها کشته شد کتابی دارد به نام «*السلفیة مرحلة زمنیة مبارکة لا مذهبٌ اسلامی*» سلفی یک دوره زمانی مبارک است اما مذهب نیست! در کتابش تمام اینها را آورده، که صحابه اینطور نبودند، در دوران‌های مختلف با تطورات پیش آمدند و شرایط که عوض می‌شد نظام آنها نیز تغییر می‌کرد، اما به اصول و مبانی اسلامی وفادار بودند.

مبانی عام سلفی‌گری

جریان سلفیه جریانی نسبتاً گسترده است که دارای مصادیق مختلفی است، میان این مصادیق نیز گاه اختلافات اساسی دیده می‌شود. اما برای آن که بتوان یک جریان سلفی را از غیر سلفی تشخیص داد، مباین مشترکی برای السلفیه وجود دارد که اجمالاً عبارتند از؛

۱. روش شناسی

در حوزه‌ی روش شناسی به عقیده ابن تیمیه: یک فرد سلفی به شدت نقل گرا است، باید عقل را کنار بگذارد، خود ابن تیمیه می‌گوید عقل بُت است، کتاب می‌نویسد به نام *نقض المنطق*، می‌آید در نقض المنطق به عقل‌گرایی به شدّت حمله می‌کند، این در حالی است که در اسلام روش عقلی و در کنار روش نقلی برای رسیدن به حقیقت رسمیت یافته‌اند.

الف) روش عقلی

در قرآن ٤٩ بار واژه‌های عقل و مشابه آن را داریم، افلا یتدبرون، افلا یعقلون، در برهانی که خداوند در قرآن برای وحدانیت خود ارائه می‌کند از برهان عقلی استفاده می‌کند، ﴿لو کان فیهما آلهةٌ إلا الله لفسدتا﴾، است.

ب) روش نقلی

دومین روش روش نقل است، در حوزه سنت دیگر از عقل نمی‌توان استفاده کرد بلکه

سنت حتماً باید از نقل منتقل شود، اینکه پیامبر چطور می‌خوابیدند، چطور راه می‌رفتند و چطور غذا می‌خوردند، چطور باید نماز خواند؟ اینها همه‌اش در حوزه نقل وارد می‌شود. یا در حوزه‌ی قیامت که ویژگی‌هایش چطور است، زمینش چگونه است، اینها عقلی نیست و همه‌اش باید از طریق روایات و آیات به ما برسد! جایی هم برای جولان عقل در بسیاری از این حوزه‌ها، وجود ندارد. عالم برزخ ویژگی‌هایش چطور است، بسیاری از اینها نقلی است.

ج) روش کشف و شهود

سومین روشی که وجود دارد روش کشف و شهود است، روش کشف و شهود در بعضی از موارد که مقدماتش درست باشد، صحیح است اما ویژگی‌اش این است که فردی و شخصی است و به درد سایرین نمی‌خورد.

د) روش تجربه

چهارم بحث تجربه است که در مباحث مادی می‌آید، آب از چه چیز تشکیل شده باید در آزمایشگاه مولکول‌هایش تجزیه شود و متوجه شویم.

در این چهار روش، اسلام دو روش را رسماً تأیید کرده است، روش عقلی و نقلی کنار هم. قرآن می‌فرماید ﴿لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر﴾، سمع و عقل. اما در حوزه سلفیه صرفاً بر نقل تأکید می‌شود، بنابراین در حوزه عقاید که وارد می‌شوند فقط نقل!

۲. معرفت شناسی

حوزه دوم در حوزه‌ی معرفت شناسی است، معرفت شناسی نه به معنای فلسفی‌اش، مراد من مسامحتاً از معرفت شناسی این است که از چه سرچشمه‌ای ما حقایق دین‌مان را بگیریم؟ اینها صرفاً می‌گویند منبعی که به درد می‌خورد فقط حدیث است و بس، بنابراین یک سری روایاتی داریم تحت عنوان اینکه حدیث را باید عرضه‌ی بر قرآن کرد اینها می‌گویند روایات عرض، همه‌اش ضعیف السند است، آنان حتی در مسائل اعتقادی نیز به حدیث‌گرایی روی آورده‌اند و کتابهایی از قبیل «*الادلة و الشواهد علی وجوب العمل بخبر الواحد فی الاحکام و العقائد*» و «اخبار الاحاد فی‌الحدیث النبوی» نگاشته‌اند و معتقدند در مهمترین مسائل اعتقادی می‌توان به خبر واحد استناد کرد.

اما در همین حوزه روایات هم دقیق عمل نمی‌کنند، یعنی کاملاً با توجه به عقاید خودشان برداشت می‌کنند، به ابن تیمیه می‌گویند به نظر شما بهترین کتاب حدیثی چه کتابی است؟ می‌گوید: احادیثی که طبری در تفسیر خودش آورده بهترین روایات است. می‌گوید: طبری در روایات دقیق بوده است، اما هنگامی که می‌رسد به آیه شریفه ﴿و لکل قومٍ هاد﴾ طبری با چند سند از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کند که این آیه در شأن حضرت علیعلیه‌السلام نازل شده است؛ اما ابن‌تیمیه می‌گوید این روایت روایتِ ضعیفی است چون در شأن علیعلیه‌السلام آمده! می‌رسد به حدیث مؤاخات می‌گوید: این حدیث ضعیف است.

۳. معنا شناسی

محور سومی که ابن تیمیه تعریف کرد، در حوزه‌ی معنا شناسی است، مراد ما از معناشناسی، یعنی رابطه‌ی بین لفظ و معنا چگونه است؟ چه رابطه‌ای بین این دو تا برقرار است، رابطه‌ای که ایشان تعریف می‌کند رابطه ظاهر گرایانه است یعنی معنای لغوی لفظ، معنای لفظ فقط در لغت‌نامه هر معنایی برای این ارائه شده و تبادر به ذهن می‌کند، معنای واقعی لفظ است.

بنابراین در این معنای ظاهری یا معناشناسی که ظاهر گرایی هست ثمره‌اش کجا در حوزه سلفیه ظهور پیدا می‌کند؟ در صفات خبری، هنگامی که می‌رسند به استواء می‌گویند استواء یعنی نشستن، هنگامی که می رسند به ﴿بل یداه مبسوطتان﴾ می‌گویند دستهای خدا گسترده است، هنگامی که می‌رسند به ﴿و جاء ربک و الملک صفاً صفا﴾ می‌گویند خدا پا دارد و با پاهای خودش می‌آید، شما توحید ابن‌خزیمه را نگاه کنید که واقعاً شرک ابن‌خزیمه است که امروز در مدارس عربستان تدریس می‌شود، ران خداوند، دندان آسیاب خداوند، موهای فرفریِ خداوند، عرش خداوند که روی آن نشسته و چهار انگشت از این طرف و چهار انگشت از آن طرف اضافه است، رویش که می‌نشیند وقتی عصبانی می‌شود این عرش مانند بچه شتری که روی آن سوار بشوند و سنگین بشود ناله کند، عرش صدا می‌کند، خانه خدا کنار خانه پیامبر است در بهشت، یک مسائل عجیب و غریبی در همین مبنای ظاهرگرایی خودشان آوردند که بسیار شرم‌آور است.

این در حالی است که اندیشه اسلامی در باب صفات خبری، نظریات تنزیهی را پذیرفته است. روش مجاز و تأویل در صفات خبری توسط بسیاری از علمای فریقین همانند سیوطی در

الاتقان و مرحوم سید رضی در تلخیص البیان فی مجازات القرآن پذیرفته شده است. مرحوم علامه طباطبائی نیز در المیزان نظر دقیقی را در این زمینه ارائه کرده‌اند.

٤. هستی شناسی

چهارمین مبنای سلفیه در حوزه‌ی هستی شناسی است، در این حوزه دیدگاهشان این است که می‌گویند تا چیزی را حس نکنیم و برای ما محسوس نباشد قابل درک برای ما نیست، اگر این چهار محور را با هم مرتبط کنیم، مسأله خیلی واضح می‌شود، کسی که نقل‌گراست حدیث گرا می‌شود، کسی که نقل گرا و حدیث گراست ظاهر گرا می‌شود، چون عقل را به کار نمی‌برد که بخواهد تأویل کند، بخواهد قائل به مجاز در قرآن بشود، وقتی کسی نقل‌گرا، حدیث گرا و ظاهر گراست، در حوزه هستی شناسی هم حس گرا می‌شود. چون عقل را معتبر نمی‌داند، ثمره‌ی حس گرایی کجا ظاهر می‌شود؟ در مباحثی مانند سماع موتی، ﴿انک لا تسمع الموتی﴾، می‌گویند وقتی کسی از دنیا رفت، دیگر چیزی نمی شنود، بنابراین وقتی شما می‌ایستید روبروی حرم پیغمبر می‌گوئید السلام علیک یا رسول الله، این درست نیست چون کسی اینجا نیست، مُرده اصلاً ارتباطی با این دنیا ندارد! نگاهشان به بحث حیات برزخی یک نگاه بسیار محدود می‌شود.

بعد می‌گوئیم ﴿و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاءٌ عند ربهم یرزقون﴾ یعنی چه؟ می‌گویند عند ربهم یعنی عند ربهم در عرش، در بهشت، چون اگر بگوئید خدا در همه جا هست اصلاً این را قبول ندارند، بنابراین وقتی از اینها سؤال می‌کنید شما می‌گوئید خدا همه جا هست، می‌گویند نستجیر بالله یعنی در دستشویی هم خدا هست؟! یعنی شأن خدا را اینقدر پائین آوردی که خدا را بردی در دستشویی، بگوئی خدا در دستشویی نیست، پس می‌گوید اینکه شما می‌گوئید خدا همه جا هست، فکر می‌کند خدا یک موجود دارای اندام و شکل است که وقتی شما گفتی در دستشویی است یعنی این هیکل و این شخص، این کم و کیف در دستشویی قرار می‌گیرد، بنابراین وقتی شما با یک سلفی روبرو می‌شوید خیلی کارتان سخت است، نمی‌توانید استدلال عقلی برایش بیاورید، و مشکلی که من باید اینجا ذکر کنم این است که متأسفانه روحانیون شیعه آن اشرافی که روی روایت و حدیث باید داشته باشند را ندارند.

من این سؤال را به یکی از این افراد مطرح کردم و گفتم مگر ابوهریره چند سال با

پیامبر بود؟ گفت سه سال، گفتم پنج هزار روایت از ابو هریره نقل شده، گفت فرد پر کاری بوده، گفتم علی‌علیه‌السلام چند سال با پیامبر بود؟ گفت در نهج البلاغه شماست که می‌گوئید مانند کسی که پشت سر پیامبر لحظه به لحظه می‌رفتند با پیامبر بودند، گفتم چند تا روایت در مجامع حدیثی اهل سنت از وجود مقدس علی‌علیه‌السلام نقل شده؟ گفت نمی‌دانم شما بگو! گفتم ٦١٤ روایت، گفتم این برای شما سؤال برانگیز نیست که ابو هریره پنج هزار روایت. امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام چند تا؟ ١٦ روایت، اینجور باید بست.

مفهوم شناسی سلفیه

پس این چهار حوزه در حقیقت در حوزه‌ی سلفیه تعریف می‌شود، سلفی و مفهوم سلفی چیست؟ یک معنای لغوی دارد یعنی گذشتگان، سلف خیلی مفهوم مقدسی است، ما هم به آن اهمیت می‌دهیم وقتی می‌گوئیم علمای سلف خیلی اهمیت دارد، خیلی هم ارزش دارد، یک مفهوم تضایفی هم هست ما نسبت به گذشتگان خلفیم و آنها نسبت به ما سلف‌اند! این سلف هنگامی مفهومش منفی می‌شود که تبدیل به مذهب و فرقه شود به نام سلفیه اینجاست که مشکل ایجاد می‌کند، و سلفیه امروز کاری کرده که مذهب ایجاد کرده به قول بوطی می‌گوید شما می‌آئید همه را دعوت می‌کنید به اسلام بلا مذهب، می‌گویید مذاهب را کنار بگذارید و برگردید به پیروی از سلف، اما خود این یک مذهب شد، شما دعوت می‌کنید به لا مذهبی، اما خودتان یک مذهب جدید ارائه می‌کنید، این که همه دست بشویند و به یک مذهب جدید برسند.

جدای از این چه کسی گفته بهترین قرون، قرون اولیه است، سه تا جنگ مهم داریم در جهان اسلام، این سه جنگ در قرن اول اتفاق افتاد، جنگ صفین، جنگ نهروان و جنگ جمل، دو طرف هم شما می‌گوئید مسلمان ها بودند، بالأخره یک عده باید اشتباه کرده باشند، خود سید ابوالاعلی مودودی کتابی دارد به نام *خلافت و ملوکّیت*، در این کتاب تبیین می‌کند که اصلاً عثمان بود که خلافت را تبدیل به پادشاهی کرد، قبل از عثمان که پادشاهی وجود نداشت! خلافت و ملوکیت موجب شد که آقای مودودی به شدت در مجامع اهل سنت مورد نقد قرار گرفت.

تناقض در مفهوم حدیث خیر القرون

از طرف دیگر اگر چنین حدیثی را به پیامبر گرامی اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مستند کنیم، با وقایع و

حوادث تاریخی تعارض و تضاد دارد. اولاً در قرن اول سه جنگ اساسی رخ داده است، ثانیاً در حوزه‌ی عقاید هم بدترین اندیشه‌های افراطی و منحرف در همین قرن اتفاق افتاده، خوارج کسانی بودند که پیامبرﷺ فرمود مانند تیری که از چله‌ی کمان خارج شوند از دین خارج شدند، اینها در دهه‌ی ۳۰ قرن اول به وجود آمدند، مرجئه نیز در قرن اول به وجود آمدند؟ شما چطوری می‌خواهید بگوئید قرن اول بهترین قرون است، خود آقای شهرستانی در کتاب *الملل و النحل* ۷۲ فرقه را در قرون اولیه ذکر می‌کند، ما چطور می‌توانیم بگوئیم بهترین قرون سه قرن اولیه هستند، پس شما می‌بینید تمام مبانی با چالش اساسی روبروست.

نکته بعد اینکه سلفیه‌ی امروز بر بال شبهات رشد می‌کند، ما در دنیا شاید ۱۵ میلیون وهابی نداشته باشیم ولی کاری که اینها می‌کنند با شبهه دارند پیش می‌برند.

چیستی شبهه

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تعبیر زیبایی نسبت به شبهه دارند: انما سمّیت الشبهة شبهة لأنها تشبه الحق، چرا به شبهه شبهه می‌گویند؟ چون حق و باطل را با هم مخلوط می‌کند، به جوان می‌گویند وقتی خدا می‌گوید همه جا هست چرا لقمه را دور سرت می‌چرخانی و به فلان ولی یا امام متوسل می‌شوی؟ مستقیم به خدا بگو! مگر نمی‌گوئی همه جا هست، فأینما تولوا فثم وجه الله، نگاه کنید شبهه را می‌اندازند و فعال می‌کنند.

ویژگی‌های شبهه

شبهه چند ویژگی دارد؛ ما یک مفهوم داریم به نام پرسش یا سؤال، یک مفهوم داریم به نام شبهه. مفهوم پرسش یعنی طلب استفهام، طرف چیزی را نمی‌داند و می‌خواهد بداند، شبهه می‌خواهد تخریب کند، شما وقتی در را می‌بندی از دیوار می‌اید، دیوار سیم خاردار می‌کشی از پنجره می‌آید، دائماً دنبال ورود است که فکر و اندیشه را تخریب کند، بنابراین خودش را بر جامعه بر فکر و اندیشه تحمیل می‌کند.

بنابراین مفهوم سلفی‌گری از حوزه‌ی تاریخی که شما وارد می‌شوید، سلفی‌گری نقلی داریم که دوران احمد است، چه ویژگی‌ها و ابعادی از سلفی‌گری در دوران احمد است نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی، می‌آئیم جلو می‌رسیم به دوران ابن تیمیه، ابن تیمیه سلفی‌گری اعتقادی می‌شود مباحثی مانند توسل، زیارت، طلب شفاعت، مولد النبی، و

امثال اینها تمام در دوران ابن تیمیه نرسیم! و جالب اینست که ما متأسفانه دائم از شیعه مایه می‌گذاریم ولی اهل‌سنت نیز اینها را قبول ندارند! تمام عمر ابن تیمیه در زندان است، چه کسی زندانش می‌کند؟ مذاهب چهار گانه؛ به اسکندریه مصر تبعیدش می‌کنند، صوفیهای اسکندریه بیرونش می‌کنند، تمام عمرش در زندان است، مگر در سوریه دمشق آن زمان شیعه داشتیم؟ نه، همه از اهل سنت بودند.

سلفی‌گری مدوّن

جلوتر می‌رسیم به دوران ابن‌قیم، من اسم این دوران را گذاشتم سلفی‌گری مدوّن، یعنی اندیشه‌های ابن تیمیه را ابن قیم است که مرتب می‌کند، در اعلام الموقعینش نگاه کنید، رسماً می‌آید دیدگاه‌های استادش را دسته‌بندی می‌کند.

سلفی‌گری سیاسی و اعتقادی

سلفی‌گری دوران محمد بن عبدالوهاب، سلفی‌گری سیاسی و اعتقادی است و این نکته‌ی مهمی است، دوران محمد بن عبدالوهاب قرن دوازدهم سال ۱۱۵۳ که محمد بن عبدالوهاب دعوتش را آشکار می‌کند دوران سلفی‌گری. سیاسی اعتقادی است، چرا؟ چون سیاست در کنار عقاید قرار می‌گیرد و به همین سبب گسترش پیدا می‌کند و الا ما این شرایط را در گذشته نداشتیم.

اگر ما یک منحنی برای دورانهای مختلف سلفیه ترسیم کنیم می‌بینیم از دوران اهل حدیث شروع می‌شود، دوران احمد منحنی بالا می‌رود و اوج می‌گیرد، بعد از احمد سه تعدیل در اندیشه‌ی احمد به وجود می‌آید، یکی در مصر است ابوجعفر طحاوی است که تعدیل می‌کند، یکی ابوالحسن اشعری است در منطقه بغداد، و سومین تعدیل کار ابو منصور ماتریدی است در خراسان بزرگ، پس اندیشه حدیث‌گرایی با اندیشه‌ی اسلامی نمی‌سازد، حتّی خود اشعری هم در کتاب الابانه حدیث‌گراست اما در کتاب اللمعه عقل‌گراست. چرا در کتاب الابانه‌اش حدیث گرایی را دارد چون دورانی است که آرام آرام وارد بحث حدیث گرایی شده و از اعتزال بیرون آمده و وارد اهل حدیث شده و می‌خواهد نگاهها را به طرف خودش جلب کند، بعد که جلو می‌آید به اللمع که می‌رسد نگاهش عقل‌گرایانه می‌شود، اصلاً ابوالحسن اشعری کتابی دارد تحت عنوان استحسان الخوض فی علم الکلام، که رسماً وارد بحث کلام می‌شود، شما می‌دانید اهل حدیث اصلاً کلام

را قبول ندارند، می‌گویند کلام چیزی است که متکلمین به وجود آورده‌اند، خود ابن تیمیه می‌گوید متکلمین کلّهم فی النار، می‌گوید من ندیدم متکلمی را که بتواند مشکلی از جهان اسلام حل کند، کلام را کلاً قبول ندارند، حتی چهره‌هایی مثل ابن عثیمین، صالح بن فوزان، بن جبرین، تمام اینها دیدگاه‌هایی که می‌آورند می‌گویند علم کلام هیچ فایده‌ای ندارد، هر چند باز نقدی که برایشان وارد می‌شود که خودشان به شدّت در علم کلام گرفتارند.

سلفیه از احمد بن حنبل یا احمد بن عبدالحلیم؟

آغاز سلفی‌گری از کجاست؟ از احمد یا از ابن تیمیه؟ واقعیت اینست همانطور که عرض کردم سلفی‌ها به شدت به دنبال این هستند که در جهان اسلام برای خودشان ردپایی فراهم کنند و ما نباید این فرصت را به آنها بدهیم، چون دوران ابن تیمیه است که آن شرایط به وجود می‌آید، و از دوران ابن تیمیه است که این شدت پیدا می‌کند. احمد بن حنبل شخصیتی که از نو باید شناخت، این را ببینید گفت اللهم اشغل الظالمین بالظالمین خیلی می‌شود بهره‌برداری کرد، یعنی واقعاً دیدگاه‌هایی که وجود دارد و هست اینها را باید کاملاً بشناسیم و به آن برسیم، بنابراین از این دوران شروع می‌کنیم، دوران سیاسی اعتقادی که می رسیم.

تفاوت سلف‌گرایی ابن تیمیه با محمد بن عبدالوهاب

نکته ی بعدی که باز بین این دو جریان سلفی‌گری است، حوزه‌ی سلفی‌گری اعتقادی در دوران ابن تیمیه صرفاً حوزه‌ی تئوریک و نظری است یعنی وارد عمل‌گرایی نمی‌شود، وی گفته است که اگر چنانچه فلان حرف زده شد یستتاب أو یقتل، توبه باید داده شود یا باید کشته شود! اما ما نمی‌بینیم خودش رسماً وارد شده باشد و بگوید بکشید و از بین ببرید، یعنی نظریه پردازی در دوران ابن تیمیه شد، اما سلفیه‌ی وهابیّت را اسمش را می‌گذاریم سلفی‌گری عمل‌گرا، یعنی در حوزه‌ی عمل هم اقدام کرد.

حامد الگار در کتاب پدیده وهابی‌گری می‌گوید که اینها قریب به چهارصد هزار کشته از جهان اسلام گرفتند؛ از قرن دوازدهم تا به امروز، در بین اینها شاید شما به اندازه انگشتان دست کافر واقعی پیدا نکنید مثلاً طرف کافر باشد، حالا مسیحی باشد، یا یهودی باشد، بیشتر اینها اتفاقاً حنبلی اند، چون در منطقه نجد که شوافع زندگی

نمی‌کنند، احناف نیستند، همه حنبلی‌اند، تمام کشتاری که انجام می‌دهند از حنابله هستند در این منطقه و این نکته‌ی خیلی مهمی است.

من از یکی از اینها پرسیدم مگر شما نمی‌گوئید پیامبر فرمود: «یا علی لا تضع قبر الا سویته» گفت چرا، گفتم پس چگونه است که آقای بن جبرین فتوا می‌دهد قبور عسکریینعليهما‌السلام را تخریب کنند اما نسبت به قبر بخاری در ازبکستان، نسبت به ابوحنیفه در بغداد، نسبت به شافعی در مصر، نسبت به محی الدین عربی در سوریه، نسبت به صلاح الدین ایوبی در مصر، این همه قبور و مرقد برایشان درست کردند، گنبد و بارگاه درست کرده‌اند، فتوایی نمی‌دهید، حرفی که زد برای ما هم قابل استفاده است، چون شلوغ بود، گفت من بعداً جواب شما را می‌دهم، بعد که رفتم گفت واقعیت اینست که دشمنان مان را اولویت بندی کردیم، دشمن اولیه‌ی ما الآن شیعه است و آنها را هم قبول نداریم و دستمان برسد آنها را هم تخریب می‌کنیم ولی اولویت‌بندی، نگاه کنید؛ نکته‌ای که وجود دارد و جریان تکفیر امروز به شدت فعال است اینها خطر شیعه را واقعاً احساس کردند، من شهادت شهید شحاته را حمل بر این می‌کنم وقتی شما فیلمش را می‌بینید که با چه بغضی اینها می‌زنند و با چه بغضی ایشان را روی زمین می‌کشند و می بندند به موتور در خیابان‌ها و کوچه‌ها می‌کشند، آدم به این نتیجه می‌رسد که واقعاً مدّ شیعی که می‌گویند جای خودش را باز کرده و اینها از این می‌ترسند، و این است که اینها را در وحشت انداخته، اگر ما حوزوی‌ها، خود دانشگاهی‌ها یک مقدار در فضای ماهواره‌ای، در فضای اینترنتی حضور فعال‌تری داشته باشیم، نکته گرانیگاه حمله‌مان را مشخص کنیم، به همه جا نزنیم، در حقیقت مقیّد و دقیق حرکت کنیم، باور کنید خیلی موفق می‌شویم.

پرسش و پاسخ

دبیر جلسه: سؤالات متعددی مطرح شده راجع به بحث جریان شناسی سلفیه در جهان اسلام، ما این وعده را به همه دوستان می‌دهیم که انشاءالله یکی از مباحث نشست علمی ما در آینده راجع به جریان شناسی سلفیه در جهان اسلام است.

سؤال: فرق بین سلفیه و وهابیت چیست و چه نسبت بین این دو برقرار است؟

جواب: رابطه میان سلفیه و وهابیت عام و خاص مطلق است یعنی سلفیه یک مفهوم گسترده است و مصداق بارز و اتمّش وهابیت است، گرایشاتی مانند مکتب دیوبند در شبه قاره و گرایش سلفی گری جهادی در مصر، چهره‌هایی مثل سید قطب، محمد قطب، اینها گرایش دیگری از سلفیه هستند و باز به معنای دیگر سلفیه را تقسیم می‌کنیم تحت عنوان سلفی‌گری جهادی، تفکیری تبلیغی، تعلیمی، و اینها باز انواع و اقسامی است که زیر مجموعه‌ی سلفیه قرار می‌گیرند.

امروز خود وهابیت گرفتار شقاق زیادی است، جریان سکولار، قطبیه، سلفیان، مدخلیه، تمام اینها جریان‌هایی است که در دل خود وهابیت است و به شدت با هم بد هستند و مدام همدیگر را تکفیر می‌کنند، این جریان درون مذهبی خود وهابیت است، خود جریان سلفیه هم خدمتتان عرض کردم گاه شما در جریان شناسی تاریخ محور بحث می‌کنید، تقسیم می‌کنید به نقلی، اعتقادی، سیاسی اعتقادی، گاهی موضوع محور، بحث می‌کنید می‌شود تنویری، سیاسی، اعتقادی، جهادی، تکفیری، گاهی هست با توجه به خاستگاه تقسیم می‌کنید می شود مصر، شبه قاره و نجد، یمن، اینها با توجه به آن ملاک هایی است که شما برای تقسیم‌بندی‌تان در نظر گرفتید که می‌توانید سلفی‌گری را هم تقسیم کنید، نکته‌ای که من اینجا فقط اشاره کنم این واقعیت است که خود جریان شناسی به شدت اهمیت دارد، یعنی وقتی شما جریان شناسی کنید می‌دانید که تفاوت‌های اینها با هم چطور است؟ چطور مقابله کنیم، یک جبهه‌ی واحد را جلوی خودتان درست نکنید، وقتی شما وارد جریان دیوبندی‌ها می‌شوید می‌بینید به شدت گرایش به تصوف دارند و تصوف یکی از مسائل بسیار مهمی است که وهابیت به شدت با آن ضد است، در حالی که ما گهگاه اینها را کنار هم قرار می‌دهیم، هر یک از اینها یک نوع برخورد، نیاز به یک شیوه‌ی تعامل دارند که باید شناخته شود.

سؤال: آیا درست است که اولین کسی که در قرون اخیر واژه‌ی «سلفیه» را زیاد استفاده استعمال کرد سید جمال بود و بعد شاگردِ شاگردش، یعنی رشید رضا، از این واژه یک مفهوم انحرافی را برداشت کرده؟

جواب: باید گفت واضع سلفیه خود ابن تیمیه است، نه کس دیگر! از طرف دیگر سلف یا سلفیه در یک مبنای واحد استعمال نمی‌شود، در خود مفهوم سلف چند دیدگاه وجود دارد؛ آیا سلف و پیروی از سلف به معنای پیروی گام به گام از آنهاست، یعنی خطوه خطوه و قدم به قدم باید، یعنی فلان جا فلان صحابی سرفه کرد، ما هم باید سرفه کنیم، فلان جا قدم برداشت، ما هم قدم برداریم! آیا معنای سلفی گری این است؟ آیا سلفی گری به معنای گرفتن اصول است و استفاده از این اصول است، اگر معنای سلفی‌گری این باشد ما هم سلفی هستیم، ما هم قائل بازگشت به اسلام هستیم شکی در آن نیست، آن سلفی‌گری که بد هست و اینها ترویجش می‌کنند سلفی‌گری است که عقل کاملاً تعطیل می شود و هر کاری که گذشتگان کردند برای ما حجت است. تمام اعمال صحابه، تابعین و تابعین از تابعین برای ما حجت است و هیچ گونه اندیشه ورزی وجود ندارد، این مشکل دارد، اما اینکه به اصول برگردیم هیچ کسی در آن شکی ندارد، سید جمال این را می‌گفت، مرحوم امام نظرشان این بود، اصلاً انقلاب اسلامی بازگشت به اسلام بود، شکی در این نیست! اما عنصر اجتهاد، عنصر زمان و مکان، عنصر فضا در آن مهم است و الا در این مفهوم، مفهوم سلف مفهوم مقدسی است. بنابراین شما نگاه کنید سلفی‌گری جهادی مربوط به سید قطب است، سلفی‌گری تکفیری مربوط به اندیشه‌های ابن تیمیه ومحمد بن عبدالوهاب است، الآن دارند سلفی گری جهادی را مصادره به نفع خودشان می‌کنند و ما هم بعضاً این شرایط را هموار می‌کنیم.

سؤال: اهل سنت سیستان و بلوچستان تا چه اندازه متأثر از سلفیه هستند؟

جواب: در سیستان و بلوچستان سه گرایش در میان اهل سنت وجود دارد. یکی گرایش دیوبندی است، قریب به ۹۰ درصد از سیستان و بلوچستان دیوبندی‌اند، یعنی پیرو اندیشه‌های دیوبند هستند، اندیشه‌های دیوبند ریشه در اندیشه‌های شاه ولی الله دهلوی دارد. خود مکتب دیوبند متأسفانه بعد از استقلال پاکستان به شدت تحت تأثیر شرایط قرار گرفت، سپاه صحابه، لشگر جهنگوی، لشگر طیبه، تمام اینها وابسته به

دیوبندی‌ها هستند، اما تا قبل از پاکستان شما می‌بینید که اینها زیارت و توسل را قبول دارند، شفاعت را قبول دارند، همه اینها را برمی‌تابند، علمای اینها حاجی امداد الله، مهاجر مکی، بزرگ اینها در حوزه تصوف هست که به شدت به او علاقه دارند، متأسفانه در شرایطی که بعد از سال ۱۹٤۷ پاکستان از هند جدا می‌شود به شدت عربستان آنجا سرمایه‌گذاری می‌کند و گروههایی از دیوبندی‌ها متأثر از وهابیت‌اند، بخاطر همین هم چون ما بیش از ۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک با پاکستان داریم بسیاری از مولوی‌ها و اهل علم سیستان و بلوچستان رفتند آنجا درس خواندند متأثر از آنجا و آمادگی برای تأثیرپذیری دارند ولی این نکته را نباید فراموش کنیم که همین دیوبندی‌ها به شدت علیه وهابیت کتاب نوشتند، اما امروز مشکلی که به وجود آمده از بس ما اینها را یکی حساب کردیم میان آنها همگرایی به وجود آمده، و در کنار هم هستند، خلیل احمد سهارنپوری از علمای دیوبند کتابی به نام *المهند علی المفند* نوشت و گفت اصلاً ما وهابی نیستیم و توسل را قبول داریم، و تمام علمای دیوبند نیز آن را امضاء کردند.

نکته‌ای را که هرگز نباید فراموش کنیم این واقعیت است که تلاش کنیم اختلافات میان وهابیت و اهل‌سنت را برجسته کنیم تا در دامن وهابیت نیفتند، سلف را به خوبی برای اهل‌سنت تفسیر کنیم تا گرفتار قرائت انحرافی نشویم و تمامی این امور مستلزم مطالعه، بررسی و رصد دقیق تحرکات سلفیه و مبانی آنهاست.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته